

جایگاه فرهنگ‌های قومی در تربیت شهروند

دکتر مصطفی عسکریان*

چکیده

مقاله حاضر با توجه به مفهوم کلی فرهنگ، فرهنگ‌های قومی و مردمی، جایگاه فرهنگ‌ها در برنامه‌های آموزش و پرورش رسمی در جهت سازگاری اجتماعی و تجلی فرد آموزش دیده به عنوان یک شهروند، تنظیم شده است. این مقاله با توجه به اهمیت موضوع، به ویژه نقش فرهنگ در «شدن» کودک و نوجوان، فرهنگ و اقسام آن را تحلیل کرده و رابطه فرهنگ با اجتماع‌پذیری فرد و نقش فرهنگ‌های قومی را به منظور تربیت شهروند از طریق برنامه درسی بررسی کرده است. هم‌چنین در فرایند بررسی، شاخص‌هایی را برای فرهنگ، هویت ملی و شهروندی به دلیل تحول در برنامه‌ریزی درسی ارائه داده است.

از طرفی، با توجه به وجود اقوام در کشور که همه از تبار ایرانی هستند و تحت لوای یک قانون در یک حکومت به نام ملت زندگی می‌کنند و با علم به این که برابری حقوق آحاد ملت در قانون اساسی^۱ مندرج است؛ لذا در مقاله سعی شده است که مبتنی بر مبانی نظری، برای برنامه‌ریزی و تنظیم برنامه‌های درسی در آموزش و پرورش رسمی، به جهت همراه ساختن راه فهمیدن و چگونه تمیزدادن یادگیرنده و آمادگی او

* . استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (دانشکده روانشناسی و علوم اجتماعی)

(mostafaaskariani@yahoo.com)

برای شهروندی، که ریشه در تفهیم فرهنگ قومی او و سایر اقوام دارد، پیشنهادهایی ارائه شود.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، فرهنگ قومی، شهروند، شهروندی، برنامه‌دستی، قومیت‌های ایرانی، تربیت شهروند.

مقدمه

خانواده، اولین محیط تربیتی است که با الگوی مبتنی بر ارزش‌های خاص خود، کودک را برای جامعه‌پذیری تربیت می‌کند. الگوی خانواده در تمام طول زندگی، از نظر افکار، رفتار و تمایلات برای زندگی در جمع، به فرد جهت می‌دهد.

فرهنگ خانواده از فرهنگ قومی نشأت می‌گیرد، به طوری که کودک اولین بار با زبان مادری، که از عناصر تشکیل دهنده فرهنگ قومی اوست، از طریق بیان مفاهیم تکلم می‌کند و در ایجاد ارتباط، مفاهیم فرهنگ قومی خود را به کار می‌برد. اگر آموزش مدرسه‌ای (رسمی) با ارزش‌های خانواده هم‌سو باشد، بهتر می‌تواند کودک را در جامعه‌پذیری (شهروندی) آماده سازد.

جدا سازی فرهنگهای قومی از فرهنگ ملی و ارج نهادن به فرهنگ قومی، موجبات جداسازی آموزش و پرورش رسمی را از خانواده فراهم می‌کند و ستیزی بین خانواده و مدرسه به وجود می‌آورد؛ ستیزی که ریشه (ارزشی) دارد. نتیجه این مقوله «نوسان تفکر پذیرش» است که موجب شکل‌گیری تضادهایی بین خانواده و کودک می‌شود. به مرور کودک نوجوان می‌شود و خود را در میان ایده‌ها و تبعیض‌های قومی می‌بیند و باید با فرهنگ جدید مدرسه درآمیزد. این ستیز حاصل فرایند «به ظاهر پنهان آشکار است» که در این بین، قوی‌ترین عامل تربیت، یعنی فرهنگ قومی، تضعیف شده است.

توسعه هر جامعه‌ای در ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، نیاز به سهامداران آن جامعه دارد که به نام شهروندان مطرح‌اند. ولی چگونه مشارکت سهامداران اجتماعی، امر توسعه را دامن می‌زند؟ در این رابطه، نقش آموزش و پرورش رسمی، که به لحاظ پالایش ارزش‌های اجتماعی برای رفع نیازها با شناخت استعداد فراگیران و باروری آن با توجه به فرهنگ جامعه برنامه‌ریزی می‌کند، حائز اهمیت است. از آنجا که محور یادگیری دانش‌آموز است، بنابراین توجه به ارزش‌های فرهنگی یادگیرنده از یک‌سو و هم‌جهت کردن آن با ارزش‌ها و فرهنگ ملی و آماده کردن آن برای

سازگاری با جمع یا جامعه پذیری از سوی دیگر، اهمیتی خاص دارد. تحقیق این مهم از طریق تدوین برنامه‌های درسی است.

در راستای دسترسی به این مهم، طرح نقش فرهنگ و فرهنگ‌های قومی در تربیت شهروند در رابطه آن‌ها با آموزش و پرورش به جهت سازگار ساختن فرد با جامعه ضرورت دارد. به علاوه، آموزش رسمی به لحاظ پیوند با فرهنگ اجتماعی به جهت تأثیر در تعیین هدف و تدوین محتوای برنامه‌ریزی درسی نمی‌تواند جامعه‌گریز باشد. سازگاری اجتماعی که مفهوم شهروندی را بهتر بیان می‌کند براساس به‌کارگیری ارزش‌های فرهنگی اجتماعی جامعه عمل می‌پوشد. یک شهروند در اقصی نقاط جامعه در رفت و آمد است. او باید پذیرش در جامعه را در مفهوم عام داشته باشد بنابراین آگاه ساختن سهامداران یک جامعه از ارزش‌های فرهنگی موجود که شالوده فرهنگ مردم یک جامعه را تشکیل می‌دهد، ضرورت دارد. به علاوه، بنا نهادن مفاهیمی درسی با الهام از فرهنگ اقوام نه یک قوم خاص به لحاظ سازمان‌دهی تجارب بر گرفته فرد از فرهنگ، آموزش شهروند را تحکیم می‌کند.

شناخت فرهنگ‌ها علاوه بر این که برای تربیت شهروند وسیله است در مقایسه ارزش‌های برتر نیز در شهروندی کاربرد دارد. بنابراین شناساندن ارزش‌های فرهنگی اقوام از طریق برنامه‌های درسی به دانش‌آموز زمینه شناسایی ارزش‌های برتر را نیز برای او فراهم می‌آورد. از طریق شناخت فرهنگ‌ها و قرار دادن مفاهیم آموزشی در قالب ارزش‌ها و ایجاد حس قیاس در فراگیرنده و اعتلای جامعه و تقویت شهروندی، یک شهروند، که در سازندگی جامعه مؤثر است، پدید می‌آید. البته شناخت شهروند آینده از فرهنگ ملل وسیله ایده‌آلی است. در این رابطه می‌توان نتیجه گرفت که نقش آموزش رسمی در تربیت شهروند در شناساندن فرهنگ‌ها خلاصه نمی‌شود، بلکه تقویت ارزش‌ها، فرهنگ قومی، دگرگونی و نوسازی ارزش‌های فرهنگی کم کاربرد و بسط فرهنگ برای آحاد جامعه از رسالت‌های آموزش و پرورش رسمی است که در این میان آموزش شهروندی براساس مؤلفه‌های «فرهنگ قومی» که ریشه در قانون اساسی دارد موازی با فرهنگ ملی، که هر دو مکمل هم، جواز شهروندی را صادر می‌کنند، در برنامه درسی جایگاه بسزایی خواهند داشت. ملاحظه می‌شود، در طراحی برنامه درسی گفته شده، که فرهنگ‌های اقوام جامعه عموماً ابزار آموزش شهروندی قرار می‌گیرند، دیگر بیان اقوام به حاشیه رانده شده معنا ندارد، بلکه تحت لوای آموزش رسمی فرهنگ‌های قومی به طوری که قبلاً نیز بیان شد، اجزای سازنده فرهنگ ملی قرار می‌گیرند و با تحقق این هدف، رعایت حقوق شهروندی را میسر می‌سازند.

مفهوم فرهنگ

گروهی فرهنگ را ترکیبی از رفتارها و فراگرفته از اعضای یک جامعه یا یک قوم دانسته‌اند. این ترکیب رفتارها متضمن ارزش‌های مادی و معنوی است (عسکریان ۱۳۸۰ ص ۶۵).

از مفهومی که بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که فرهنگ در برگیرنده عوامل مربوط به شناخت، اعتقادات، هنر، اخلاقیات، حقوق و آداب و رسوم است که فرد از جامعه مربوط به خود کسب می‌کند و به تعبیر دیگر، فرهنگ میراث اجتماعی است. نظر به این که به‌کارگیری فرهنگ در جامعه و برای جامعه صورت می‌گیرد، بنابراین می‌توان گفت که فرهنگ به عنوان یک اصل سازمان‌دهنده ارزش‌های مادی و اجتماعی در هر جامعه‌ای دخالت دارد. ارزش‌هایی که در آن یک رشته از الگوها، تصورات در کارها، نقش‌ها، طرز تفکرات و روابط اجتماعی فرد منعکس است. با توجه به این که روابط اجتماعی افراد در قالب رفتار اجتماعی آن‌ها ظاهر می‌شود، بنابراین می‌توان فرهنگ را مجموعه‌ای از آگاهی‌های اندوخته شده به وسیله فرد دانست که انواع ارزش‌های او را برای استمرار زندگی به وجود می‌آورد.

هر انسانی دارای ارزش‌های فرهنگی خاص است که به او اجازه انطباق با جامعه‌ای را می‌دهد. در این انطباق بازتاب‌های رفتار فرد رنگ جامعه خود را دارد، یعنی «فرهنگ رهیافت فرد را در تطابق با محیط نشان می‌دهد و استفاده از برنامه‌ها و فنون تقویت‌کننده افتراقی دقیق نسبت به امور و چگونگی تشخیص راه حل مسأله را به فرد می‌آموزد، ولی این رهیافت‌ها در بلندمدت به دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پاسخ می‌دهد. فرهنگ‌ها، هر چند در دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع نقش دارند ولی خود نیز تغییر می‌کنند. پس می‌توان گفت که فرهنگ ثابت نیست، بلکه نظامی است که به وسیله آن جامعه با عوامل محیطی تطبیق می‌یابد و در صورت تغییر محیط، احتمال تغییر آن در درازمدت وجود دارد.» (رونالد اینگلهارت ۱۳۷۳)

در انطباق فرهنگی فرد با محیط بازتاب‌های رفتاری، فرد رنگ جامعه خود را دارد. بدین جهت انسان مربوط به محیطی خاص با ویژگی‌های بسیار از انسان مربوط به محیط‌های زندگی دیگر متمایز می‌شود و فرهنگ تعیین‌کننده نحوه زندگی او خود را نشان می‌دهد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که فرهنگ تلفیقی از آموخته‌های محیطی است و به دور از ماهیت ارزشی فرهنگ‌ها، هر فرد دارای سلامت جسمی و ذهنی در شرایط مناسب محیطی بر حسب تناسب استعداد فردی خود، می‌تواند یک انسان فرهنگ‌یافته شود. در این گذر از حالتی به

حالت دیگر، عوامل محیطی دوران گذشته با حال در ارتباطند و در فرهنگی شدن فرد دخالت دارند. بدین جهت می‌توان با القای ارزش‌های فرهنگی، انسان فرهنگی خاص تربیت کرد.

اقسام فرهنگ

فرهنگ را به هر صورتی تعریف کنیم به چند نوع تقسیم می‌شود:

- ۱- فرهنگ ملی؛ فرهنگی که پذیرش فرد را در اجتماع ممکن می‌سازد.
- ۲- فرهنگ قومی؛ فرهنگی که فرد را به تباری خاص مربوط می‌سازد.
- ۳- فرهنگ بین ملت‌ها؛ فرهنگی که بدون توجه به ملیت و قومیت جنبه جهانی دارد و در قالب قراردادهای و پیمان‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بین جوامع برقرار می‌شود. بدین گونه نحوه ورود اتباع یک کشور در کشوری دیگر فراهم می‌شود.

به دور از اقسام برشمرده فوق، در درون گروه‌های مختلف هر اجتماع، یک سری ارزش‌های بخصوص نیز جلوه‌گر است که افراد در برگیرنده را به طبقه‌ای خاص مربوط می‌سازد و فرهنگ‌های طبقاتی را به وجود می‌آورد. شایان ذکر است که به علت کوچ عده‌ای از مردم یک جامعه به جامعه‌ای دیگر، فرهنگ آن جامعه در جامعه دیگر وارد می‌شود و پس از گذشت زمان، ارزش‌های فرهنگ اصلی یک جامعه با تغییرات جزئی در جامعه‌ای دیگر به چشم می‌خورد. بدین سان فرهنگ‌های دیگر به صورت هاله‌ای در اطراف و اکناف فرهنگ مادر به وجود می‌آیند که می‌توانند جزئی از اقسام فرهنگ نام‌برده شوند (عسکریان ۱۳۸۰، ص ۷۱).

انسان‌ها با گردهم آمدن، از یکدیگر رفع نیاز می‌کنند و در بین نیازها رفع نیازهای معنوی آن‌ها در زندگی در حل و فصل مسائل و نگره‌داری عواملی که به تحکیم روابط انسانی آن‌ها کمک می‌کند و موجب رفع نیازهای مادی می‌شود، حائز اهمیت است.

به ترتیبی که بیان شد، گروه‌های انسانی چه به صورت یک ملت و قوم و چه به صورت طبقه‌ای از یک ملت و قوم، برای خود فرهنگی می‌سازند و عوامل وابستگی بین اعضای خود همچون ارزش‌ها را برای رفع نیازهای معنوی و مادی خودشان به وجود می‌آورند. بدین جهت نمی‌توان در تقسیم‌بندی فرهنگ، عناصر سازنده‌ای چون زبان و قومیت را شرط لازم دانست، بلکه ارزش‌های مشترک برای رفع نیازها، فرهنگ را در قالبی بزرگ‌تر جلوه‌گر می‌سازد.

اشاعه، رشد و به‌کارگیری ارزش‌های فرهنگی هر جامعه در خانواده امکان‌پذیر است. خانواده با تأثیر از فرهنگ اجتماعی مربوط، فرهنگ خاصی برای خود به وجود می‌آورد. فرهنگ خانواده

هر چند رنگ و بوی فرهنگ اجتماعی را دارد ولی در چگونگی به کارگیری ارزش‌ها تفاوت‌هایی دارد که آن را از جامعه متمایز می‌سازد. این وجه تمایز، در جوامعی که «به‌دور از اقتصاد قارچی» هستند و متصدی یک پایگاه اجتماعی مرهون خودسازی فردی بر حسب هوش و استعداد است و در آن آگاهی والدین در خانواده پایگاه اجتماعی بالایی را به وجود می‌آورد، در ایجاد فرهنگ غنی دخالت می‌کند (عسکریان ۱۳۸۰). هر چند فرهنگ خانواده را نمی‌توان در تقسیم‌بندی فرهنگ به‌طور مترادف منظور داشت ولی نقش آن در تکوین تمام فرهنگ‌ها حائز اهمیت است.

رابطه فرهنگ با جامعه‌پذیری

محیط مادی فرد در جامعه‌ای که او در آن زندگی می‌کند، با فرهنگ آن جامعه کاملاً آمیخته است. تشریح جهان مادی به صورتی که در یک جامعه درک می‌شود، به عنوان موضوع رفتارهای انطباقی در آن جامعه، در واقع حکم تشریح فرهنگ آن جامعه است (ژان استونزل ۱۳۵۴، ص ۶۵ به نقل از امیل دورکیم). بنابراین افرادی که در یک جامعه با اوضاع و احوال فرهنگی آن جامعه سازگاری دارند، جامعه‌پذیرند.

اجتماعی شدن کودک عبارت است از پیشروی اجتماعی او با ارتباط زبانی و دسته‌ای از شناخت‌ها که به وسیله آن‌ها کودک هدایت می‌شود تا قانون زندگی، عرف، طرز تفکر، اعتقادات و ایده‌های منطبق با محیط اجتماعی را که در آنجا به زندگی ادامه خواهد داد، یاد بگیرد (اچ. پیرون، ۱۹۷۵، صفحه ۱۰۵).

هر نظریه‌ای در جای خود، ملاک‌هایی را برای اجتماعی شدن فرد بیان داشته است، ولی با توجه به ویژگی‌های فردی اشخاص، میزان تأثیر هر یک از ملاک‌ها در تحقق یافتن این امر هنوز کاملاً روشن و محاسبه‌پذیر نیست. بنابراین بررسی‌ها، هر یک به نوبه خود نظریه‌های قابل تأملی در این مورد ارائه داده و از آن نتیجه گرفته‌اند. از آنجا که فرهنگ‌پذیری فرد به وسیله نهادها، مؤسسات و گروه‌های مختلف اجتماعی و هم‌چنین محیط‌های مختلف شکل می‌گیرد و هر یک به نوبه خود، ضمن استقلال در عملکرد، به طور متقابل تحت تأثیر و تابعیت یکدیگر قرار دارند، بنابراین نمی‌توان یک نهاد، مؤسسه یا گروه را عامل مستقل دانست. هم‌چنین، کیفیت و شرایط محیط به معنای اعم، اگر نقش اجتماعی اجباری نداشته باشند، باز در اجتماعی شدن فرد ایفاگر نقش عمده‌ای هستند که فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. تأثیرپذیری فرد از محیط و استفاده از آن با سرمایه توارثی او ارتباط دارد، یعنی باروری عوامل وراثت از طریق محیط در تکوین شخصیت

فرد دخالت تام دارد؛ شخصیتی که الگوهای رفتاری او را می‌سازد. بنابراین در اجتماعی شدن فرد، باید توارث او را نیز عامل عمده دیگری دانست و در این ارتباط، امکانات مادی را نیز عامل مکمل آن به شمار آورد.

با توجه به تحلیلی که به عمل آمد، اجتماعی شدن را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

متعادل شدن فرد با اجتماع مربوط، با قبول ارزش‌هایی که فرد از خود اجتماع می‌گیرد. به عبارت دیگر، اجتماعی شدن عبارت است از این که فرد خود را با وضعیت فرهنگ جامعه خود، که او را در برگرفته است، منطبق سازد. یعنی رفتارهای فرد، که با به‌کارگیری ارزش‌های مختلف سرمی‌زند، موافق با رفتار سایر افراد جامعه باشد (عسکریان ۱۳۸۰، ص ۸۴).

توجه به این نظر معلوم می‌دارد که در ایجاد رفتارهای انسان در هر جامعه، محیط فرهنگی حاوی ارزش‌های اجتماعی سهم بیش‌تری نسبت به محیط مادی او دارد و ارزش‌ها در جوامع متفاوت است. به تبع این تفاوت، تفهیم مفاهیم خوب و بد، خوشایند و نامطبوع، فرح‌انگیز و غم‌انگیز در جوامع، مختلف یا برعکس است که از متفاوت و متعدد بودن ارزش‌ها در میان جوامع حکایت دارد و موجبات تفاوت‌های فرهنگی را فراهم می‌آورد.

بنابر آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که ملاک‌های جامعه‌پذیری فرد می‌تواند میزان پذیرش او از ارزش‌های فرهنگی جامعه باشد. نتیجه مذکور این سؤال را مطرح می‌سازد که: «در پذیرش ارزش‌های فرهنگی چه عواملی مؤثرند؟» انسان موجودی است اجتماعی و اگر زندگی در جمع را از دست بدهد، رو به نابودی خواهد گذاشت. بنابراین جهت جذب در جمع ناگزیر است وسیله جمع‌پذیری خود را به وجود آورد تا از این راه نیازهای عاطفی و جسمی خود را مرتفع سازد. این وسیله پذیرش ارزش‌های فرهنگی جمعی است. پذیرش ارزش‌های فرهنگی جمعی، در واقع همان تطابق فرد با جامعه و اجتماعی شدن اوست که در قالب پذیرش هنجارها و دوری از ناهنجارها شکل می‌گیرد و این امر، مرهون توافق سرشت فرد با فرهنگ جامعه مورد نظر است.

فرهنگ و آموزش و پرورش رسمی

با توجه به این که آموزش و پرورش رسمی (آموزشگاهی) رسالت گسترش و تحکیم ارزش‌های فرهنگی را بر دوش دارد، بنابراین لازم است که فرهنگ به معنای اعم کلمه مورد توجه سازمان‌های تربیتی، به ویژه آموزش و پرورش قرارگیرد. از طرفی یکی از وظایف آموزش و پرورش، ایجاد تغییرات رفتاری در راستای نوسازی جامعه است. این عملکرد آموزش و پرورش،

توجه به فرهنگ را، که در زیربنای رفتاری هر فرد به نوبه خود سهم بسزایی دارد، بیش تر توجه می‌کند.

برای نوسازی جامعه، آموزش و پرورش باید با نوگرینی ارزش‌ها از طریق سیاست‌های خاص، ارزش‌های نوینی را در قالب ارزش‌های کهنه بریزد و موازی با گسترش علوم و فنون، با به‌کارگرفتن خلاقیت‌ها، دگرگونی ارزش‌های اجتماعی را عملی سازد. بدین‌گونه ضمن بهره‌گیری از فرهنگ در تنظیم برنامه‌های آموزشی، فرهنگ جامعه را نیز تغییر دهد تا پویایی فرهنگی حاصل شود. پویایی فرهنگی موجب نوگرایی و نوسازی هر جامعه است. به وسیله فرهنگ پویا یک ملت می‌تواند خود را با شرایط محیطی متغیر تطبیق دهد. لازمه اقدام به نوسازی و تغییر ارزش‌های فرهنگی در شئون اجتماعی، تکامل شناخت مردم یک جامعه است و وظیفه آموزش و پرورش در این مورد کاملاً خطیر و سنگین است، زیرا آموزش و پرورش باید افراد جامعه را با فرهنگ‌های متمایز از یکدیگر، از نعمت دانش آموختن بهره‌مند سازد و حسن ایجاد ارتباط را در آن‌ها بیدار کند تا از راه تعامل فرهنگی، دگرگونی مثبت فکری برای زندگی مشترک حاصل شود. این هدف با توجه به ارزش‌های گوناگون فرهنگی همچون فرهنگ‌های قومی، نیازمند به‌کارگیری ارزش‌های فرهنگ‌های موجود اجتماعی در ساخت محتوای آموزشی است که ما در بحث رابطه فرهنگ‌های قومی و شهروندی از آن سخن می‌گوییم.

فرهنگ قومی و آموزش و پرورش

فرهنگ‌های قومی که در دل فرهنگ یک ملت قرار دارند، شیوه زندگی تبار خاصی است که وجه متمایز زندگی قوم یا تباری از اقوام دیگر شده است. هر فرد در محیط زندگی فرهنگی بومی خود به معانی و مفاهیم‌سازی می‌پردازد. در فرهنگ بومی، ترانه‌ها، ضرب‌المثل‌ها و قصه‌ها وجود دارد که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند و از نظر غنای ارزشی می‌توانند کامل‌ترین تأثیر را در یادگیری مطالب درسی داشته باشند و پایه یادگیری قرار گیرند، چرا که کودک با آن‌ها مأنوس است.

رشد فردی از بدو تولد در ابعاد ذهنی و جسمی به وسیله ارزش‌های فرهنگی لحاظ شده در آن صورت می‌گیرد و از آنجا که یادگیری حیات‌بخش زندگی اجتماعی است و در دوران کودکی بیش تر حائز اهمیت است، بنابراین استفاده از فرهنگ کودکان به منزله ابزار اجتماعی شدن و جامعه‌پذیری آن‌ها در برنامه‌های آموزشی بیش تر آشکار می‌شود.

علاوه بر موضوعات یاد شده، برنامه‌ریزی آموزشی مبتنی بر فرهنگ‌های قومی کودکان، پایه‌ای است برای نزدیک سازی اقوام، که هر فرد از هر قومی، در زندگی شهروندی ناگزیر است در هر گوشه‌ای از کشور با گروه‌های مختلف اجتماعی همکاری کند. هدف از طرح جایگاه فرهنگ‌های قومی و آموزش و پرورش رسمی این نیست که هر دانش‌آموزی با فرهنگ قومی یا بومی خود آموزش ببیند، بلکه آموزش رسمی، به ویژه در دوره ابتدایی باید بر اساس فرهنگ‌های ترکیبی بنا شود؛ فرهنگی که از فرهنگ‌های قومی موجود در جامعه شکل می‌گیرد. در جوامعی چون جامعه ایرانی که بنا بر نوع حاکمیت متمرکز است، نمی‌توان آموزش و پرورش غیر متمرکز پیشنهاد کرد. از طرفی من اقوام موجود در کشور را تبارهای ایرانی می‌دانم که قرار گرفتن آن‌ها در موقعیت‌های مختلف، گویش‌های مختلف را به وجود آورده است. «در ایران گروه‌های گوناگون زبانی یا مذهبی که در تحقیقات قومی از آن‌ها به عنوان گروه‌های قومی یاد می‌شود، ملیت‌های مشخصی نبوده‌اند که از مناطق دیگر جهان به این منطقه مهاجرت کرده باشند و عملکرد آن‌ها بخش‌های جدایی‌ناپذیر جامعه بزرگ‌تری بوده‌اند که در آن گروه‌های مذهبی زبانی بسیار، طی صدها سال در کنار یکدیگر زندگی کرده‌اند و در طول چنین مدت مدیدی، تجربیات تاریخی و میراث فرهنگی واحدی به‌دست آورده‌اند.» (احمدی ۱۳۷۸، ص ۵۱).

به علاوه در بین تمام اقوام، الفبای کتابت قومی موجود نیست و تمام فرهنگ‌ها (لغت‌نامه‌های) مکتوب موجود به زبان فارسی است. بخش عمده فرهنگ فارسی که در طول تاریخ در قالب شعر و ادب بیان شده، به وسیله افرادی است که از قومیت‌های مختلف ایرانی بوده‌اند. برای نمونه، می‌توان مولوی، خاقانی، نظامی و قطران را از پیشینیان و غزل‌سرای معاصر، شهریار آذری را نام برد. و اگر پا فراتر نهیم، بنیان‌گذاران فن لغت‌نامه نویسی فارسی، که بعداً نام فرهنگ به‌خود گرفت، از اقوام مختلف ایرانی بوده‌اند. قطران^۶ و محمد حسین خلف تبریزی، صاحب برهان قاطع، هر یک از اقوام ایرانی بوده‌اند. اگر هم بعضی از اقوام به زبانی تکلم می‌کنند که نمی‌توان به آن‌ها گویش یا لهجه اطلاق کرد، ولی در میان آن زبان‌ها کلمات فارسی به وفور به کار می‌رود. به علاوه، اشتراک زبان یکی از ممیزات و صفات مشخصه یک ملت است، ولی عنصر منحصر به فرد آن به شمار نمی‌رود، زیرا یک ملت کاملاً متحد و مترقی ممکن است شامل افرادی باشد که به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند. برای نمونه، مردم فرانسه که به زبان غیر از مردم تورن^۷ و ایل دو فرانس^۸ تکلم می‌کنند یا در صورتی که بخواهیم وحدت زبان را عامل یک ملت بدانیم باید بگوییم الزاس^۹ متعلق به آلمان است (منوچهری ۱۳۷۳، ص ۴۱). هدف من از ذکر این شاهد مثال‌ها این است که هر فرد ایرانی با هر گویش، لهجه یا حتی زبان، که در لوای یک نظام اجتماعی زندگی می‌کند، ایرانی و شهروند ایرانی است و باید فرهنگ او، یعنی نحوه زندگی او در تعلیم و تربیت رسمی،

الهام بخش تدوین برنامه درسی، به ویژه در آموزش ابتدایی باشد تا او به حقوق شایسته خود به عنوان یک شهروند^{۱۰} برسد؛ حقوقی که در قانون اساسی حتی «استفاده از زبان‌های محلی قومی و تدریس ادبیات اقوام را در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد می‌داند.» (اصل پانزدهم قانون اساسی).

چنان‌که بیان شد، فرهنگ‌های بومی در جامعه بیش‌تر به قومیت‌ها مربوط است. ایران چون سایر کشورها از قومیت‌های مختلف تشکیل شده است و در هر جامعه‌ای معمولاً ملت از چند قوم تشکیل می‌شود. این حقیقت در تمام کشورهای غرب و شرق جهان مشهود است. دولت‌ها سعی می‌کنند وحدت ملی به وجود آورند. این بدان معنا نیست که فرهنگ و ارزش‌های قومی را کنار بگذارند، هر چند وحدت زبان کتابت به وحدت ملی کمک می‌کند ولی زبان قومی نیز جای خاص خود را دارد.

اقوام بر پایه ارزش نهادن به فرهنگ خود، در برابر فرهنگ‌های دیگر قرار می‌گیرند. توجه به فرهنگ قومی و قرار دادن ارزش‌های فرهنگی اقوام در مقابل فرهنگ غالب در یک کشور چند قومی یا چند زبانی، از وزن فرهنگ قومی می‌کاهد. ملل متشکل از اقوام مختلف یا از یک قوم، به لحاظ تفاوت‌های زبانی جهت ایجاد وحدت ملی، نیاز به برنامه‌های درسی ترکیبی یا تلفیقی برگرفته از فرهنگ‌های قومی یا متمایز شده به لحاظ زبانی دارند. استحکام هویت ملی نمی‌تواند از اشاعه فرهنگ اکثریت یا اقلیتی غالب نشأت گیرد.

تبارهای ایرانی به لحاظ زبان یا گویش متمایز از یکدیگرند و همه با ویژگی‌های فرهنگی خود در یک جامعه در قالب یک ملت مطرح می‌شوند. زبان نمی‌تواند مشخص‌کننده نژاد باشد، زیرا زبان و خط یک قوم هیچ‌گونه ارتباطی با نژاد طبیعی آن‌ها ندارد ولی یک ارزش دارد و آن خاصیت انتقال‌پذیری آن است، بدین معنا که زبان ممکن است از قومی به قوم دیگر و از نژادی به نژاد دیگر منتقل شود (منوچهری ۱۳۷۳، ص ۱۰).

ملتی که از یک کشور تغذیه می‌کند، در یک کشور کار می‌کند، از یک حکومت متأثر است و از قانون برابر برخوردار است، هویت ملی یک جامعه را دارد. تعلیم و تربیت رسمی رسالت دارد که از طریق کنار گذاشتن تبعیضات فرهنگی، یعنی به کارگیری فرهنگ قومی که متضمن ایجاد یکپارچگی ملی است، به کودکان و نوجوانان یک ملت هویت ملی ببخشد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تربیت انسان با توان زیستن در جامعه‌ای معلوم، که ما در این مقاله آن را شهروند می‌نامیم، در جامعه‌ای که دارای فرهنگ چند قومی است، باید با ایفای نقش

چندفرهنگی، از طریق برنامه‌درسی به وسیله آموزش و پرورش رسمی تحقق یابد. به طوری که انجمن مدیریت و برنامه‌درسی در تعریف آموزش و پرورش چند فرهنگی بیان داشته است:

آموزش و پرورش چند فرهنگی، مفهومی انسان‌گرایانه است که بر ارزش هویت متنوع، حقوق، عدالت اجتماعی و بر امکان این که هر فرد شیوه زندگی متفاوت انتخاب کند، پایه‌ریزی می‌شود. این مفهوم تلاش‌هایی را در برمی‌گیرد که در تعیین برنامه‌تعلیمات، سازمان‌دهی اداری و در محیط به طور کلی ظاهر می‌شوند (این کامی‌لری، ۱۹۸۵، صفحات ۱۶ و ۱۷ به نقل از لوتان‌کوی ۱۳۷۸، ص ۱۶۰۰).

این آموزش و پرورش، رشد فردی را در هر فرهنگی امکان‌پذیر می‌کند. هر فرد، صرف نظر از گروه قومی، فرهنگی، اجتماعی و نژادی او، به صورت مستقل به عنوان بخشی از یک کل اجتماعی، آگاهی کسب می‌کند؛ کلی که تنها به واسطه ارتباط متقابل و وابستگی متقابل عوامل تشکیل‌دهنده آن وجود دارد (همان منبع، ص ۴۰).

در به‌کارگیری فرهنگ‌های قومی باید از اولویت‌بندی فرهنگ‌ها دوری شود، عناصر فرهنگی مشخص گردند و بدون جبهه‌گیری، محتوای درسی بر این اساس تهیه و تنظیم و سازمان‌دهی شود تا بدین‌گونه، رفتار کودکان و نوجوانانی که دارای ریشه‌های تباری متفاوت‌اند، برای مربی قابل فهم باشد، زیرا سازمان‌دهی تجربه‌های گذشته فراگیرنده اساس آموختن برای بهتر زیستن است. به یقین، اگر آموزش و پرورش رسمی به فرهنگ قومی توجه نکند و راه زبان تفهیمی را با گنج‌انیدن عوامل فرهنگ قومی از طریق برنامه‌درسی هموار نسازد، به رسالت خود درخصوص جامعه‌پذیر شدن فرد آموزش‌دیده عمل نکرده است، بلکه محصور کردن هویت فرهنگی، به کودک و نوجوان کم‌تر اجازه جامعه‌پذیری و شهروندی داده است.

جامعه کل است و کل از اجزاء تشکیل می‌شود. هر جزء با ویژگی تأثیرگذاری در کل، با ویژگی‌های قبل از مشارکت در کل شکل گرفته است. جامعه‌ای وجود ندارد که در آن تبار و قومیت‌های مختلف نباشد. هیچ جای هراس نیست که به‌کارگیری فرهنگ‌های قومی وحدت ملی را دچار خطر کند، بلکه بنا به تعریف، همه اجزاء به لحاظ تعامل در کل مطرح می‌شوند و تشکیل برنامه‌های آموزشی از لحاظ شکل فرهنگ‌های جامعه، کل را دوام می‌بخشد و «مهارت‌پذیرش» جامعه را در فراگیرنده به وجود می‌آورد.

یادگیری ایجاب می‌کند که محتوای برنامه‌درسی ملهم از ارزش‌های اجتماعی باشد تا اجازه ورود به جامعه را به عنوان یک شهروند به آموزش‌دیده فراهم کند و چه بهتر که مکمل برنامه‌های

آموزشی و آموزش فرهنگها هم به طور خاص برنامه ریزی شود تا انسجام بین فرهنگی در شهروندان را از طریق تفهیم فرهنگها به وجود آورد.

ابعاد ساختار فرهنگ بی شمار است و من بحث را به طرح تک تک آن ابعاد اختصاص نمی دهم. در بحث زبان تفهیمی به مقوله زبان قومی اشاره کرده ام که اگر به آن توجه شود، در نظر گرفتن زبان گفتاری به عنوان ابزار یادگیری در برنامه های آموزش ملی، به علت تعدد گویش های مختلف، اجازه نوشتن را نمی دهد. هر چند که زبان گفتاری مادری عامل مهم در یادگیری است و توجه نکردن به آن نباید تبدیل قومیت ها به حاشیه نشین ها باشد، به طوری که آذری از ابزار هویت فرهنگی خود به لحاظ گویش ابا کند و فرزند خود را در خانواده آذری زبان با گویش فارسی تربیت کند.

حیات هر جامعه در گرو داشتن اعضای با همگنی کافی است. آموزش و پرورش رسمی رسالت دارد که با پالایش ارزش های فرهنگی در جامعه و قرار دادن آن ارزش ها در برنامه های آموزشی از زمان کودکی اعضای جامعه به این مهم کمک کند. لازم است حکومت ها در کشور، با یک سلسله اقدامات و تدابیر آموزشی و فرهنگی، زمینه ای فراهم آورند که قومیت ها، تاریخ و ارزش ها و فرهنگ خاص خود و دیگران را بهتر بشناسند و مشابهت ها و وجوه اشتراک ارزش های فرهنگی را دریابند که تا چه حد به هم وابسته اند.

ما در جامعه در دل فرهنگ ملی با فرهنگ های قومی متعددی روبه رو هستیم که حقیقت زندگی اقوام ایرانی را بیان می کنند. فرهنگ ملی در این میان مانند یک سیستم باز عمل می کند و لازمه جذب انرژی و صیقل پذیری آن، تبادل با این فرهنگهاست. از این طریق منظومه فرهنگی به وجود می آید که فرهنگی ملی در میان آن قرار دارد. بهادادن به فرهنگها، بهادادن به قومیتهاست که نیروی جاذبه به وجود می آورد و اقوام در دل یک کشور، خود را عناصر تشکیل دهنده یک ملت و اجزای لایتجزای آن احساس می کنند. در این صورت، ایرانی هویت ملی (ایرانی) دارد و تکلم به زبان و گویشی خاص، وجه تمایز شهروندان از یکدیگر نیست. آذری، بلوچ، طالبش، عرب، کرد، گلپک، لر، فارس، همه ایرانی هستند، با این وصف من همبستگی و همبسته بودن ملت را در ایجاد همبستگی فرهنگی می دانم. با توجه به آنچه بیان شد، می توان نتیجه گرفت که بالندگی اجتماعی، پیوستگی فرهنگی لازم دارد یعنی هم فرهنگ جامعه با فرهنگ های پیشرو ارتباط داشته باشد و هم بین فرهنگ های موجود در یک جامعه ارتباط به وجود آید. پل ارتباطی این پیوستگی، آموزش و پرورش رسمی است که از طریق برنامه درسی، هم ملتی را با ملت دیگر و هم اقوام و تبارهای یک جامعه را به هم پیوند می دهد و ملیت را با وحدت بخشی به فرهنگها در قالبی واحد در می آورد.

از این طریق، همهٔ کودکان از ابتدای خردسالی در مسیر شهروندی در یک مفهوم ملی قدم برمی‌دارند.

شهروند و شهروندی

شهروند کسی است که با هم نوع خود زندگی می‌کند^۳ و از طرف دولت حمایت می‌شود، از حقوق اجتماعی برخوردار است و وظیفهٔ اجتماعی انجام می‌دهد. شهروندی راه‌های زندگی کردن شهروندان با یکدیگر است. شهروندی توانایی افراد را برای قضاوت در مورد زندگی خودشان تصدیق می‌کند، بنابراین زندگی شهروندی افراد از پیش به وسیلهٔ نژاد، مذهب، طبقه، جنسیت یا هویتشان تعیین نمی‌شود (کیت فالکس ۱۳۸۱).

اطلاق کلمهٔ شهروندی به فرد، عضویت او را در یک جامعه ترسیم می‌کند؛ عضویتی که فرد، علاوه بر دارا بودن ملیت در یک جامعه، عملکرد مؤثری نیز در آن جامعه دارد و جامعه به او استقلال می‌بخشد. بنابراین شهروندی هر چند تابعیت از یک جامعه را لازم دارد ولی به صرف تابعیت شهروندی به وجود نمی‌آید، بلکه مشارکت‌های اجتماعی فرد عامل عمده در اطلاق شهروندی به اوست، زیرا جامعه را سهام‌داران آن تشکیل می‌دهند. جامعه، شرکتی است که تمام اعضا در آن حق و حقوق مستقل دارند. بدین جهت شهروندی با سلطه و قدرت قومی ناسازگار است، ولی این بدان معنا نیست که صرفاً حقوق شهروندی محفوظ است بلکه جهت رعایت حقوق شهروندی، ضرورت دارد که حافظان حقوق شهروندان، مانند دولت، نهادهای قانون‌گذاری و سازمان‌های اجتماعی به وجود آیند تا در مقابل شهروند ملزم به انجام وظایف و تعهدات آنان باشند.

آرامش نیاز ذاتی انسان است. ایجاد نظم اجتماعی در ایجاد آرامش دخالت تام دارد. از طرفی عدالت در توزیع منابع مادی و به‌کارگیری ارزش‌های فرهنگی موجود در جامعه به آرامش اجتماعی کمک می‌کند. شهروندی که از حقوق شهروند دیگر حمایت می‌کند، عامل ثبات آرامش اجتماعی است، چرا که از این طریق، عدالت در جامعه تحکیم و از خشونت‌های اجتماعی جلوگیری می‌شود.

در شهروندی، ملیت اهمیت دارد. ملتی که تاریخ و فرهنگ سیاسی را در قالب فرهنگی به وجود می‌آورد، در شهروندان با قومیت‌های خاص، احساس مشترک ایجاد می‌کند. پس شهروندان مردمی هستند که در نقاط مختلف یک کشور به سر می‌برند و دارای سوابق تاریخی مشترک‌اند و

در قلمرو یک حکومت قرار دارند، یک جامعه را تشکیل می‌دهند. پس ساکنان کلیه روستاها و شهرهای هر کشور، اعضای یک جامعه به شمار می‌آیند و شهروند محسوب می‌شوند.

هیچ ملتی نیست که از اقوام با فرهنگ‌های قومی خاص تشکیل نشده باشد. چه کسی می‌تواند ادعا کند که از نژاد آریایی یا پارسی خالص است؟ هر چند هر پارسی ایرانی است، ولی هر ایرانی می‌تواند پارسی نباشد. این بدان معنا نیست که ملیت زیر سؤال رود و ملت به معنای سلطه قومی خاص در کشور باشد.

به طوری که پیش‌تر بیان شد، فرهنگ‌های اقوام یک جامعه به صورت منظومه‌ای، با فرهنگ ملی در حرکت‌اند و هویت قومی را بیان می‌کنند، ولی ملیت که هویت ملی به افراد می‌دهد با ایجاد روح ملی عامل همبستگی اقوام در دل یک جامعه است که همه حاضرند در راه حفظ آن بدون توجه به قومیت جان‌فشانی کنند. گواه من در این باره جنگ هشت ساله ایران و عراق است که با عنوان دفاع مقدس همه آحاد ملت، حتی ارامنه ایرانی بدون توجه به مشترکات دینی شهید دادند. ملاحظه می‌شود که شهروندی با ملیت عجین می‌شود. ملیت در ایجاد شهروندی چنان جایگاهی دارد که می‌تواند دارای اعضای جدید و تحمل‌کننده اختلاف باشد (میلر ۱۹۹۵). و این بدان معناست که هویت ملی ایجاد شده به وسیله ملیت برای شهروندی اهمیت دارد.

پس اگر خوب توجه کنیم، درمی‌یابیم که مهاجران در یک کشور با فرهنگ‌های مختلف نیز اگر ملیت جامعه را می‌پذیرند شهروندند و شهروندی در جهان در دسترس همگان قرار دارد و بدین جهت است که کشورها شهروند می‌پذیرند و جامعه خود را با پذیرش شهروندان ترمیم می‌کنند و فرهنگ‌های تازه شهروندان را محترم می‌شمارند.

رابطه فرهنگ‌های قومی و شهروندی

فرهنگ و هویت قومی محترم است و توجه جامعه به این امر موجب می‌شود که شهروند در مقابل رفتار برابر با تمام افراد جامعه، خود را در مسئولیت‌ها و فعالیت‌ها سهام‌دار یابد. اگر فرهنگ قومی مورد توجه قرار نگیرد، در این صورت اقوام از یک ملت با وجود سهام‌داری در جامعه چه نامیده می‌شوند؟ آیا با طرد فرهنگی در دل یک ملت، اقوام نیز چون خارجی‌ان در درون یک ملت تلقی می‌شوند؟ از آنجا که هویت فردی در گرو فرهنگ فردی است، پس طرد فرهنگی اقوام به مثابه این است که آن‌ها جزو ملت در دل یک کشور و جزو ساکنان قانونی باشند و به وسیله فرهنگ مسلط به حاشیه رانده یا شهروندان درجه دوم تلقی شوند. در این صورت، شهروندان یک

جامعه به صورت «پیوسته گسسته» در می‌آیند که پیامد آن خوشایند نیست و بقول (اومن ۱۹۹۷) اگر شهروندی باید به عنوان مفهوم فراگیرنده‌ای عمل کند، می‌تواند گروه‌های مختلف را در درون جوامع، که هر روز متکثرتر می‌شوند، متحد سازد.

طبق تحقیق، رعایت هنجارهای ملی (عام‌گرایی) به مرور نسل جوان اقوام ایرانی رو به کاهش است و امروزه به هنجارهای ملی کم‌تر اعتقاد دارند (کاوش شماره ۲، ص ۲). عام‌گرایی نوعی سوگیری ارزشی^۴ است که بر حسب آن، معیارها و هنجارهای عام ملی بر معیارها و هنجارهای خاص قومی ترجیح داده می‌شوند. عام‌گرایی متضاد خاص‌گرایی^۵ است (۲) که در آن، هنجارهای قومی بر هنجارهای ملی ترجیح داده می‌شود. هر قدر عام‌گرایی کم‌تر باشد پذیرش اقوام دیگر کم‌تر خواهد بود.

کم‌توجهی به فرهنگ قومی موجبات بی‌عدالتی را در جامعه فراهم می‌آورد و شهروندی اقوام را کم‌رنگ می‌سازد. هر چند بی‌عدالتی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی هم امکان دارد، ولی ضروری که بی‌مهری فرهنگی به همبستگی ملی وارد می‌کند بیش از بقیه مؤلفه‌های بی‌عدالتی است.

در جامعه چند قومی چون ایران، همگرایی اجتماعی^۶ مستلزم در نظر گرفتن عوامل مشترک فرهنگ‌های قومی و ملی در ایجاد شهروندی است. از این طریق با تقویت قومی، هویت ملی نیز تحکیم می‌شود و این دیگر به هیچ وجه، نمادهای ملی چون زبان فارسی، دین اسلام و مناسک ملی را نفی نمی‌کند (کاوش ۲، ۱۳۸۳، ص ۹).

هر چند در شهروندی ویژگی‌های قومی را نمی‌توان نادیده گرفت و باید به آن‌ها احترام گذاشت ولی این بدان معنا نیست که هماهنگ‌سازی اقوام نادیده گرفته شود، زیرا هماهنگ‌سازی اقوام یکی از رویکردهایی است که کلیه اعضای اجتماعات قومی را به عنوان شهروند از حقوق مساوی برخوردار می‌سازد. هماهنگ‌سازی از طریق بعد فرهنگی بهتر صورت می‌گیرد بدین‌سان که فرهنگ‌های قومی در هم ترکیب شده به نوعی که ارزش‌های فرهنگی قومی از قوم دیگر قابل تفکیک نباشد. در این صورت همانندسازی فرهنگی به وجود می‌آید. البته باید گفت که همانندسازی در بعد فرهنگی وقتی ضرورت دارد که همراه با همانندسازی ساختاری صورت گیرد، بدین معنا که مساوات قومی در دست‌یابی به قدرت در درون نهادهای عمده اجتماعی، به ویژه نهادهای اقتصادی، سیاسی و آموزشی صورت گیرد (کاوش ۲، ۱۳۸۳).

مورد آموزش و پرورش که در بحث ما قرار دارد جای سخن را بیش تر باز می کند، زیرا در این خصوص لازم است تصمیم گیری های آموزشی، به ویژه در امر برنامه ریزی و تدوین برنامه های درسی با مشارکت اقوام صورت گیرد تا فرهنگ های قومی در آن لحاظ شود. در این صورت گروه های قومی با قبول الگوهای فرهنگی مشترک در همانندسازی روابط قومی سهیم می شوند و ترکیب فرهنگی اقوام، هویت ملی را به وجود می آورد. در کشورهایی که تاریخ حیات آن ها عمر طولانی ندارد چنین ترکیبی به چشم می خورد. از جمله این کشورها می توان مکزیک را نام برد که در آن اقوام اسپانیایی، هندی و سیاهان با هم درآمیخته اند و هویت مکزیکی را به وجود آورده اند، به گونه ای که سهم هر قوم در تشکیل فرهنگ و هویت را می توان تشخیص داد (همان منبع).

با ترکیب فرهنگ های قومی، ملت یک موجود چند سلولی می شود که پیوند بین سلول های آن یعنی گروه های قومی، هویت ملی را در قالب هویت فرهنگی واحد شکل می دهد. دستیابی به چنین هویتی نیازمند تقویت ارزش های فرهنگ قومی است که عملی ترین راه آن بیان ارزش های فرهنگی اقوام جامعه در برنامه های آموزشی است. بدین سان قوم مداری تضعیف و اقوام مداری جایگزین آن می شود و تربیت شهروند، در مفهوم عام کلمه، به دور از گرایش های قومی عملی می شود.

یکپارچگی جامعه چند قومی ایران، همان طور که محصول همزیستی اقوام مختلف است، ایجاد تعادل بین گرایش های فرهنگی اقوام از طریق آموزش رسمی برای تربیت شهروند در گرایش به فرهنگ ملی نقش اساسی دارد و از این طریق، یعنی تجلی اعضای اقوام بدون جهت دهی به فرهنگی خاص در قالب شهروند، ملیت دوام می یابد.

رابطه فرهنگ های قومی و تربیت شهروند

تربیت شهروند نوعی ملت سازی است و عامل مهمی که می تواند اجتماع را بسازد، فرهنگ و تعلیم و تربیت است. به تعبیر دیگر، فرهنگ و تعلیم و تربیت بهترین ابزار اجتماع جویی است و اجتماع جویی انسان را به اجتماع پذیری می رساند. فرهنگ های قومی که در دل فرهنگ های ملی قرار دارند، عصاره زندگی اجتماعی را تشکیل می دهند. انسان جامعه ساز با قرار گرفتن فرهنگ ها در متن تربیت شکل می گیرد و برای جامعه پذیری بهتر آماده می شود و در دل یک کشور، احاد ملت به هم پیوند می خورند. ترمیم احساس عدالت قومی مستلزم به کارگیری منصفانه منبع ارزشمند

فرهنگی اقوام در امر تربیت و رعایت این مهم، یکی از معیارهای مشروعیت‌بخشی به نظام سیاسی و ملی کشور است.

با توجه به تعریف مفهومی گفته شده، شهروند کسی است که برای جامعه تربیت شده و دانش زندگی کردن را در جامعه آموخته باشد و به جامعه اعتقاد پیدا کند. اعتقاد فرد به جامعه او را شهروند تلقی می‌کند. ایجاد این اعتقاد در شهروند، سیاست فرهنگی لازم دارد. این سیاست ایجاب می‌کند که فرد با توسل به فرهنگ خود، محیط زیست و جامعه خود را بشناسد و از این طریق مشارکت‌های فرهنگی در بین فرهنگ‌های موجود جامعه، که همان فرهنگ اقوام است، ایجاد شود. بدین‌سان هویت فرهنگی تقویت می‌شود و با ایجاد توسعه فرهنگی، فرد هویت ملی پیدا می‌کند و وحدت ملی تقویت می‌شود.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که برای وحدت دادن به مجموعه‌ای از اقوام و قبایل به صورت یک ملت، به فرهنگ نیاز است؛ فرهنگی که ترکیبی از فرهنگ قومیت‌ها و ملی باشد. این ترکیب فرهنگی، همبستگی ملی، یعنی مجتمع ساختن اجزای یک جامعه در یک کل همبسته‌تر یا جوامع کوچک را به صورت یک ملت درآوردن، تحکیم می‌بخشد. در جوامع دارای گروه‌های خاص قومی و محلی، عامل فرهنگی موجبات ملت‌گرایی را فراهم می‌آورد و هر قومی نسبت به فرهنگ قومی خود تعصب دارد (امیل دارک هیم، ۱۹۹۸). همبستگی ملی با ترکیب فرهنگ‌های قومی، همبستگی را به وجود می‌آورد، یعنی همه قومیت‌ها را در حاکمیت یک ملت در مفهوم شهروند یک کشور و به صورت یک جامعه بزرگ درمی‌آورد (مایرون وینز ۱۳۵۷، ص ۲۷۱ به نقل از هوارد دیکنز).

در جامعه مشاهده می‌شود که به علت کم‌توجهی به رابطه تربیت رسمی با فرهنگ‌های قومی، قومیت‌های به ظاهر پنهان شهروندی خود را کم‌رنگ احساس می‌کنند و در بیش‌تر موارد وابستگی‌های آن‌ها با ملت فاصله دارد. ضعف توجه به این مورد شکاف همبستگی ملی را بیش‌تر می‌کند. با توجه به این که مهاجرت‌ها در درون اجتماع روز به روز بیش‌تر می‌شود، ضعف بنیة اقتصادی و کمبود کار در روستاها، سیل مهاجرت را به شهرهای بزرگ افزایش می‌دهد و فرهنگ‌های قومی به نوعی در دل فرهنگ ملی هویدا می‌شود. حال با توجه به مفهوم عام فرهنگ که نحوه زندگی انسان‌ها را به وجود می‌آورد، چه باید کرد؟

به طوری که در صفحات قبل بیان شد، تربیت رسمی شایع‌ترین ابزار برای انجام این کار است. در این باره از طریق به‌کارگیری فرهنگ‌های قومی در برنامه‌های آموزشی و مفهوم‌سازی اجتماعی با قالب‌های فرهنگ قومی، می‌توان آحاد ملت را در جای‌جای جامعه آماده کرد. من نمی‌خواهم

عنصر عمده یادگیری را که زبان گفتاری افراد است مطرح کنم، هر چند که از این مقوله نمی‌توان چشم پوشید و در قانون اساسی نیز چه نیکو به آن توجه شده است.

وحدت ملی و تشکیل یک ملت که اعضای آن را شهروندان تشکیل می‌دهند، عامل بقای یک جامعه است، ولی ضعف توجه فرهنگ‌های قومی، جامعه را چهل تکه می‌کند که هر تکه رنگی خاص دارد. اگر تعلیم و تربیت را گذرگاه جامعه‌پذیری بدانیم، باید این راه را از طریق به‌کارگیری فرهنگ‌های قومی در برنامه‌های آموزش و پرورش هموار سازیم، به ویژه در شرایطی که ابرقدرت‌ها در اطراف ما حلقه زده‌اند و هر آن امکان سوءاستفاده از تعصب قومیت‌های جامعه را دارند و تاریخ گواه عینی من در این باره است (واقعه جدا شدن آذربایجان از ایران در سال ۱۳۲۵). پس باید از تهدیدهای خارجی برای همبستگی استفاده و با به‌کارگیری فرهنگ‌های قومی در تربیت شهروند، همبستگی ملی را تقویت کرد.

وسیله قرار دادن فرهنگ در یادگیری، قومیت‌ها و اقلیت‌های فرهنگی را مطمئن می‌سازد که آن‌ها جزو ملت‌اند و شهروند ایرانی. چه به فرهنگ اقوام بها بدهیم چه بها ندهیم، آن‌ها جزو ملت و شهروند ایرانی‌اند. پس راه تجانس شهروندها را باید هموار ساخت. تربیت رسمی اگر بخواهد با به‌کارگیری فرهنگ غالب در برنامه درسی ارزش‌های فرهنگی قومی را نادیده بگیرد، شکافی بین فرزندان کشور به وجود می‌آورد و کار حاکمیت را در ایجاد همبستگی دشوار می‌سازد. هنوز هم در جامعه در برخورد یک شهری با غیر هم‌شهری این سؤال مطرح است: مال کجایی؟ یا اهل کجایی؟ که اغلب توأم با تحقیر قومی و فرهنگی فرد است، زیرا در مدرسه به ما یاد نداده‌اند که شهروند چه مفهومی دارد و عنصر اصلی ملت، شهروندی مردم آن است. پس می‌توان نتیجه گرفت که تربیت رسمی رسالت دارد قوم‌گرایی جامعه را تضعیف کند. البته سامان‌دهی این کار پیشنهادی سیاسی می‌خواهد، برای مثال، حزب همبستگی ملی به وجود آید و از قومیت‌های مختلف عضو بپذیرد، چانه‌زنی‌های قومی در آنجا به وجود آید و آگاهانه با برنامه‌ریزی آموزشی به تحکیم شهروندی که به همبستگی ملی می‌انجامد کمک کند. این مورد ریشه در قانون‌گذاری دارد که قانون اساسی راه آن را هموار کرده است و باید پیشنهاد شود تا این شعار تحقق یابد؟

همه جای ایران مرا خانه است هر آن کس جز این گفت بیگانه است

تحقق این شعار ملت‌ساز جای برانگیختن تعصبات قومی را می‌گیرد.

ایران به لحاظ چند قومی بودن، می‌تواند یکپارچگی اقوام «ایرانی» و هم‌زیستی اقوام مختلف را به‌وجود آورد. این مهم میسر نمی‌شود، مگر این که کودکان و نوجوانان اقوام مختلف از مشترکات

یکدیگر شناخت داشته باشند. راهکار عمده در این باره، اول شناخت کودکان و نوجوانان در فرهنگ خویش و دوم شناخت فرهنگ اقوام دیگر است. فرهنگ‌ها به لحاظ نحوه زندگی انسان‌ها ایجاد می‌کنند که با آموزش آن‌ها به صورت رفتار شکل گیرند تا در زندگی شهروندی به‌کار آیند.

خانواده اولین مکان تربیت است که فرهنگ‌پذیری را به وجود می‌آورد. کودک و نوجوان با کوله باری از فرهنگ قومی که در خانواده رواج دارد، وارد مکان تربیت رسمی (مدرسه) می‌شود. مفاهیم فرهنگی در قالب برنامه‌های آموزشی و محتوای برنامه درسی قرار می‌گیرند و سهولت یادگیری را آسان می‌سازند. بنیان یادگیری، مبتنی بر فرهنگ قومی، در ابتدای امر (آموزش دبستانی) موجب می‌شود که سایر مفاهیم درست تفهیم گردد. نظر به این که یک ایرانی خردسال در ایران پهنار به عنوان شهروند مسئولیت‌پذیر زندگی خواهد کرد، باید زندگی در یک محل را با آگاهی‌های خود از فرهنگ خویش و شناخت فرهنگ رایج آغاز کند و ادامه دهد. به علاوه، ایجاد رابطه درست، یعنی رابطه‌ای که با درک و به‌کارگیری هنجارهای اجتماعی شکل گیرد، تعلق فرد به جمع و تعهد به آن را موجب می‌شود، زیرا جامعه‌پذیری در نگاه کلی، پذیرش هنجارهای جامعه است (عسکریان ۱۳۸۰).

همان طور که پیش‌تر بیان شد، فرهنگ قومی زیربنای جامعه‌پذیری است و در بعد رابطه‌ای به لحاظ ترکیب از سه نوع گرایش شامل هویت قومی، تعهد قومی و قوم‌مداری، سبب گرایش به فرهنگ ملی در بعد رابطه‌ای متشکل از ترکیب قومیت ملی، احساس تعهد ملی و پذیرش عام می‌شود (کاوش ۱۳۸۳، ص ۱۴۳).

نگارنده تربیت عمدی یا آموزش رسمی را در تحلیل فرهنگ قومی، آغاز حرکت به جامعه‌پذیری می‌داند، زیرا درک فرد از فرهنگ خودی همچون شناخت بوم‌سکونت‌ی اجازه خروج از کوی و برزن خود را فراهم می‌آورد و موجبات کشف و شناخت کوی و برزن دیگری می‌شود. بنابراین اجازه ورود به جامعه همچون لحاظ کردن فرهنگ قومی و فرهنگ‌های اقوام در برنامه‌های تربیتی، پذیرش هویت ملی را برای فرد ممکن می‌سازد.

بنابر آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که هر اندازه مشترکات فرهنگی اقوام در فرهنگ ملی افزایش یابد به همان اندازه تشابه رفتارهای اجتماعی نزدیک به هم که در آبخور پذیرش قوانین وضع شده و به‌کارگیری آن‌ها قرار دارند، در زندگی اجتماعی تعصبات شهروندی افراد و جامعه را به‌دور از برچسب‌های قومی به‌نام شهروند ایرانی فراهم می‌آورند و مردم (مای ایرانی) تلقی می‌شوند. همان‌طور که در خارج از کشور هویت ملی فرد، ایرانی بودن اوست، در داخل کشور نیز هویت ملی ایرانی می‌شود و تمایزهای قومی که گه‌گاه به صورت طنز برای کهنتری اقوام بیان

می‌شود از بین می‌رود، چرا که در کل یک بدن، هر عضوی را جایگاه و منزلتی است و به لحاظ ضرورت استقرار، به اسمی نامیده می‌شود.

اگر دولت فرهنگ‌های قومی را که بیش‌تر مربوط به اقلیت‌های جامعه است در تعلیم و تربیت رسمی رها کند و به‌کار نگیرد و در قدرت دولت همیشه به نفع گروه فرهنگی مسلط یک قوم خاص به‌کار گرفته شود، در این صورت، قومیت‌ها در گسترش شهروندی‌شان به لحاظ فراموش شدن فرهنگشان از طرف دولت از احقاق حقوق حقه خود بازمی‌مانند. بی‌توجهی به فرهنگ قومیت‌ها، موجبات طرد آن‌ها و بی‌توجهی نسبت به آن‌ها از طرف قوم غالب به‌وجود می‌آید و مفهوم و حس شهروندی از دو طرف، هم در قومیت‌ها و هم در قوم با فرهنگ غالب کم می‌شود و محدود می‌ماند. حس شهروندی را باید توسعه داد و این امر مستلزم آن است که هر شهروندی درک فرهنگ‌های دیگر و حساسیت نسبت به منافع و نیازهای دیگران را در خود پرورش دهد (کلارک، ۱۹۹۶) و این پرورش میسر نمی‌شود مگر از طریق تربیت عمده‌ای که تدوین برنامه‌های درسی را در این رابطه طلب می‌کند و ما در صفحات بعد از آن سخن می‌گوییم.

نمی‌خواهم پا را فراتر نهم و اظهار کنم که تصور مثبت از رابطه فرهنگ قومی و تربیت شهروندی از مرز قومیت‌ها فراتر رفته است و پذیرش مهاجران ملیت‌پذیرفته در جامعه را نیز شامل می‌شود که خود، به نوعی جزو شهروندان یک جامعه به حساب می‌آیند و ارج نهادن به فرهنگ مهاجران با قومیت‌های خاص، سیطره دموکراسی را در کشور گسترش می‌دهد. در هر صورت این اقلیت نیز با شهروندان ایرانی هم‌نشین‌اند و در آینده نزدیک نسل ایرانی، افغانی تبار در شوون مختلف جامعه مشارکت خواهند کرد. کم توجهی به مسائل فرهنگی، زمینه کم رنگ شدن شهروندی و ریشه خصومت را که در طول زمان عناد برانگیز است، فراهم می‌آورد و آلت دست سیاست‌گذاران قرار می‌گیرد. بنابراین باید همه آحاد مردم صرف نظر از قومیتشان برای شهروندی تربیت شوند و آموزش و پرورش و بهترین نهاد ایفای این نقش از طریق به‌کارگیری فرهنگ‌های اقوام در برنامه‌های درسی است.

دولت‌ها ناگزیر به جامعه‌گرایی‌اند که لازمه جامعه‌گرایی جامعه‌نگری است. توجه نکردن به فرهنگ‌های قومی موجب کنار گذاشتن اقوام می‌شود و نسبت‌دادن ویژگی‌های منفی فرهنگی بر مبنای قومیت‌ها مخاطره آمیز است و تاریخ جهان گواه بر این واقعیت است. پس:

به‌کارگیری فرهنگ‌ها در برنامه‌ها و آموزش برای تربیت شهروندی و پیوند دادن شهروند هر چند شرطی لازم است ولی کافی نیست. برای کفایت این مهم باید برنامه‌ریزان آموزش همراه ایجاد این پیوند، یعنی فرهنگ‌های قومی، پیوندهای سیاسی را نیز برای تربیت شهروند در جامعه ایجاد

کنند که همبستگی میان اعضای جامعه را بیش‌تر به وجود می‌آورد. این مهم باید در چشم‌انداز آموزش و پرورش قرار گیرد و برنامه‌ها و مزیت شهروند با الهام از آنچه بیان شد تدوین شده و در برنامه مدارس منظور شود تا امپریالیسم فرهنگی، که یکی از عوامل سرکوب ارتقای فرهنگی است، از بین برود (یونگ ۱۵۹۰).

آیا در این راستا شهروند چند فرهنگی باید تربیت شود؟ نگارنده چنین اعتقادی ندارد و همان‌طور که در صفحات قبل نیز یادآور شده‌ام فرهنگ قومی باید گذرگاه تربیت شهروند باشد و فرهنگ ملی با تفهیم، تاریخ، ارزش‌ها و زبان آن، شاکله اصلی تربیت را تشکیل دهد. در این صورت، همه فرهنگ‌ها در معرض حقوق برابر قرار می‌گیرند و شهروندی در گستره عدالت فرهنگی، مفهوم واقعی پیدا می‌کند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تربیت شهروند با رعایت حقوق شهروندی مبتنی بر فرهنگ قومی، همراه با اشاعه ارزش‌های فرهنگ ملی میسر و درک از شهروند و شهروندی در قالب ملیت و همبستگی هویدا می‌شود و اقوام و گروه‌ها به عضویت گروه ملی درمی‌آیند (کیت فالکس ۱۳۸۱). در چنین شرایطی دموکراسی به نحوی از انحاء ایجاد می‌شود و قومی با فرهنگ غالب نمی‌تواند سایر اقوام را نادیده بگیرد و اداره جامعه با «شهروندان» بر طبق اصول احترام به حقوق دیگران و تعهد به ایفای نقش در حفظ نهادهای مشترکی که این حقوق را پایدار می‌دارند میسر می‌شود (همان منبع، ص ۲۱۱).

برنامه‌ریزی درسی و فرهنگ قومی برای تربیت شهروند

دیدگاه‌های مختلفی چون رفتاری، موضوعی، دیسیپلینی، اجتماعی، ریشه‌گرا، فراشناختی و ... هر یک برنامه‌ریزی درسی را مورد تحلیل قرار داده‌اند تا با شفافیت، آموزش و یادگیری راهبردی را ارائه کنند (جی، بی، میلر ۱۳۷۹، ص ۷). این دیدگاه‌ها هر چند به طرق مختلف، تربیت فرد را از طریق برنامه‌ریزی مورد توجه قرار داده‌اند ولی توجه هر دیدگاه، در تربیت فردی، تربیت در ابعاد قدرت عملکرد مبتنی بر روانیات شکل گرفته در اوست که الگوهای شخصیتی فرد را به وجود می‌آورد و با این الگوها ورود به جامعه و مطرح شدن فرد به عنوان یک شهروند تحقق می‌یابد.

دیدگاه اجتماعی برای برنامه درسی جهت‌گیری‌هایی قائل است که یکی از آن‌ها جهت‌گیری شهروند مردم‌سالار است که تا حدودی به شکلی متفاوت مفهوم‌سازی می‌شود. در این جهت‌گیری دیگران مسائل را نقادی می‌کنند و با تفکر انتقادی همراه با احترام بر مسائل اجتماعی یک جامعه

مردم سالار تأکید می‌شود (میلر ۱۹۸۳). در جهت‌گیری شهروند مردم‌سالار، برنامه‌دستی، رشد مهارت‌ها، دانش‌ها و ارزش‌ها مطرح است تا دانش‌آموز بتواند در فرایند مردم‌سالار شرکت کند. در این جهت‌گیری، شهروندی بیش‌تر مطرح است. ولی سؤال این است که برنامه‌ریزی تربیت شهروند چگونه طراحی شود؟

اگر نیک بیندیشیم و برای آموزش رسمی رسالتی قائل شویم که باید دانش‌آموز را «خود» بار آورد (عسکریان ۱۳۸۰)، در این صورت به صرف القا یا تحمیل، فلسفه اجتماعی جامعه‌پذیری در قالب شهروندی نمی‌تواند صورت واقعی پیدا کند. در این راستا آموزش رسمی باید در مسیر ایجاد تفکر منطقی، یعنی در دانش‌آموز توانایی تحلیل عوامل اجتماع را به وجود آوریم تا خود به بررسی علل وقایع بپردازد تا دریابد: یک مصرف‌کننده خوب کیست؟ تصمیم‌گیری‌های اجتماعی چگونه باید تحلیل شوند؟ مشارکت در این تصمیم‌گیری بر چه مبنایی استوار است؟ او در اجتماع چه جایگاهی خواهد داشت؟ و به طور کلی، در دانش‌آموز، کیفیت، صلاحیت و مهارت زندگی را ایجاد کند. نگارنده به دور از اولویت دادن به نظریه‌ها، برنامه‌ریزی درسی را در چنین مفهومی ترسیم می‌کند.

نتیجه برنامه‌دستی با هر دیدگاه و با طراحی‌های مختلف، تربیت فرد از ابعاد مختلف ذهنی، جسمی و روانی است که او را برای زندگی در جای‌جای جامعه کامل می‌کند. بدین جهت برنامه‌دستی در بستری قرار می‌گیرد که انسان اجتماعی تربیت کند، انسانی که با آموخته‌های خود نقش‌های مختلف اجتماعی را ایفا کند و با تحلیل ارزش‌ها و ارزش‌گذاری بر آن‌ها، در تصمیم‌گیری از طریق انتخاب ارزش‌ها استقلال داشته باشد و بدین‌گونه در قالب شهروند متجلی شود. در این صورت تربیت شهروند، در پایان، تربیت فردی است که دارای آزادی بیان است، حقوق اجتماعی را برای برخورداری از آن تفهیم می‌کند و حقوق شهروندی را برای خود و دیگران محترم می‌شمارد.

برنامه‌ریزی یک رشته عملیاتی است که وسعت واقعی آن‌ها بر حسب قوانین و مقررات هر کشوری تفاوت می‌کند و در درون رشته‌ای متصل و متوالی از فرایندهای تصمیم‌گیری قرار دارد (تی‌یری مالان ۱۳۷۳، ص ۹). برنامه‌ریزی درسی نیز از این مفهوم به دور نیست، با این تفاوت که در راستای یاددهی - یادگیری تنظیم می‌شود. نظام‌های آموزشی تا حدودی از استقلال نسبی برخوردارند ولی تحت تأثیر شدید هدف‌های اجتماعی قرار دارند که در رأس آن‌ها توقع جامعه از قرار گرفتن برنامه‌های آموزشی در راستای شهروند، ملاک‌های مطلوب آن است.

حال هدف‌های برنامه‌های آموزشی چگونه باید تعیین گردند تا به تبع آن برنامه‌ریزی درسی تنظیم و برنامه درسی تدوین شود؟ در این باره برنامه‌ریزی نیازمند توجه به اولویت‌های جمعی است که پیوسته تغییر می‌کنند. در تعیین اولویت‌ها برابری فرصت‌ها برای آحاد مردمی که در یک جامعه به پیروی از یک قانون و از یک حکومت به نام ملت زندگی می‌کنند، اهمیت دارد. چون هدف مقاله بررسی مبانی و اصول برنامه‌ریزی آموزشی و درسی نیست بلکه با طرح این مورد می‌خواهد مسیر برنامه‌ریزی درسی را در راستای موضوع مقاله یعنی به‌کارگیری فرهنگ‌های اقوام جامعه جهت تربیت شهروندی قرار دهد، بنابراین اگر برنامه‌ریزی درسی، تربیت نیروی انسانی، سازگاری مواد درسی با نیازهای اجتماعی، توسعه جامعه با هدف نوگرایی و... را در اولویت قرار دهد، همه اولویت‌ها نمی‌توانند بدون توجه به فرهنگ‌های مختلف جامعه که اساس آموزش را تشکیل می‌دهد باشند. از طرفی آموزش و پرورش مبتنی بر فرهنگ هر فرد، حق مسلم هر شهروند است و با منظور کردن تاریخ، تعلیمات اجتماعی بومی، زبان و فرهنگ قومی، این حق را از طریق برنامه‌ریزی درسی ادا کرده است. آری قدرت و تأثیر اندیشه‌های اجتماعی به درجه اشاعه آن‌ها در میان مردم بستگی دارد. این مهم وقتی ممکن می‌شود که این اندیشه‌ها رنگ و بوی ارزش‌های مردم را بدهد. از آنجا که فرهنگ مشحون از ارزش‌هاست، بنابراین فرهنگی شدن اندیشه‌ها، راه مطلوب در این امر است به طوری که فرهنگ‌های قومی، استراتژی عمده و برنامه درسی، به‌کارگیری آن استراتژی است.

یک شهروند در کشور مجبور به زندگی کردن با تمام قومیت‌ها و تبارهای موجود جامعه است، پس او باید راه زندگی کردن با آن‌ها را بیاموزد. چگونه؟ باید صلاحیت مهارت و کیفیت این کار را دارا باشد. این امر آموزش ویژه لازم دارد. نگارنده معتقد است که نمی‌توان با ارائه درسی تحت عنوان «روش‌های زیست شهروند» در این راستا اقدام کرد بلکه لازم است در تمام دروس آموزش رسمی این امر مورد توجه قرار گیرد. ولی مبانی توجهات چیست؟ به طوری که بیان شد با استفاده از هویت فرهنگی خود دانش‌آموز، که ما در این مقاله آن را «فرهنگ قومی» نام نهاده‌ایم. ولی هر چند فرهنگ قومی به دلیل عامل مهم در ایجاد هویت فرهنگی کودک دخالت دارد، اما این کودک به عنوان شهروند از مصب جامعه قومی به دریای جامعه ملی با فرهنگ ملی وارد خواهد شد. پس اگر آموزش با استفاده از ارزش‌های فرهنگ قومی قوام می‌یابد، باید او را با فرهنگ ملی نیز آشنا سازد. بنابراین محتوای برنامه درسی، باید فرهنگ‌پذیری اجتماعی را با تلفیق فرهنگ قومیت‌ها و فرهنگ ملی تحکیم کند. پس به طور ویژه برنامه‌ریزی درسی علوم انسانی نیاز این امر مهم است و به صرف قرار دادن درس تاریخ و جغرافیای محلی در برنامه‌های آموزش رسمی نمی‌توان در تربیت شهروند برای جامعه اقدام کرد و اگر فراتر رویم، دروس علوم تجربی نیز می‌تواند با شواهد

مثال‌هایی در اشاعه فرهنگ اقوام و فرهنگ ملی مناسب باشد. پس اگر دروسی چون تاریخ، جغرافیا، ادبیات فارسی، تعلیمات اجتماعی و مهارت‌های زندگی اهمیت ویژه دارد، ایجاد رویکردهایی بین دروس در این باره اهمیتی مکمل دارد. مکمل مهم دیگر، ایفای نقش به وسیله معلمان در این ارتباط است که آگاهی آن‌ها از اصول تربیت شهروند بها دادن به فرهنگ قومی را تقویت می‌کند. بدین‌گونه کیفیت، صلاحیت و مهارت بخشی به معلمان از طریق تربیت آنان جلب توجه می‌کنند.

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که: در تربیت شهروند علاوه بر این‌که آمادگی فرد برای زندگی در یک جامعه مطرح است، ایجاد توانایی پذیرش فرهنگ‌ها از طریق درک آن‌ها و به مصداق مثل معروف «هیچ چیز تازگی ندارد تو بر خود را به شناس» لازم است این توانایی با شناخت فرهنگ بومی برای هر فرد صورت پذیرد و برای جامعه شمول شدن تربیت نیاز به به‌کارگیری فرهنگ‌های اقوام موجود برای فرهنگ‌سازی شهروندی، همچون اشاعه فرهنگ ملی، رسالت آموزش و پرورش رسمی است. بدین‌گونه، براساس شناخت هویت قومی، هویت ملی در قالب شهروندی قوام می‌یابد.

با توجه به این‌که ایران یک جامعه چند قومی است، ضعف شناخت اقوام از فرهنگ یکدیگر ضعف انسجام و یکپارچگی ارتباطات را بین شهروندان به وجود می‌آورد و در نتیجه ضعف همبستگی ملی را شدت می‌بخشد.

طبق تحقیق، ایجاد تسهیلات برای برقراری رابطه اقوام حاشیه‌ای کشور با سایر اقوام بسیار ضعیف است به طوری که اقوام آذری بلوچ، طالش و عرب، رابطه‌ای با هم ندارند و توجه بیش‌تر به شناساندن فرهنگ قوم فارسی به سایر اقوام که ۷۸/۵٪ را در برمی‌گیرد معطوف شده است (همان منبع).

ایجاد رابطه بین اقوام میسر نمی‌شود مگر از طریق شناساندن فرهنگ‌های قومی به یکدیگر از طریق برنامه‌های درسی در آموزش رسمی کشور. آشنایی اقوام با یکدیگر، سهولت ایجاد روابط با یکدیگر همگرایی قومی را فراهم می‌آورد ولی در جامعه احساس نزدیکی اقوام ایرانی نسبت به یکدیگر که زمینه ذهنی برای همگرایی ملی را فراهم می‌آورد کم‌تر از حد متوسط (۴۶٪) است و این احساس در نتیجه ضعف نگرش مثبت اقوام نسبت به یکدیگر است. از آنجا که فرهنگ زیربنای انگیزش است می‌تون این امر را نتیجه ضعف آگاهی اقوام از فرهنگ یکدیگر در نتیجه ضعف ترویج فرهنگ‌های اقوام در بین اقوام ایران دانست.

با توجه به این که اقوام عمده ایرانی، آذری، فارس، گیلک، کرد، لر، عرب، ترکمن، طالش و بلوچ، ملت ایران را به وجود آورده‌اند به دور از اکثریت یا اقلیت قومیت‌ها همه و همه جزو شهروندان ایران‌اند. چگونه می‌توان با توجه به فاصله‌های فرهنگی بین اقوام در همبستگی ملی موفق بود. به علاوه زندگی مشترک کوتاه‌ترین فاصله بین آحاد جامعه را لازم دارد، این فاصله کوتاه را ترکیب‌های فرهنگی با ترویج فرهنگ‌های قومی کوتاه‌تر می‌کند.

در بین بعضی از اقوام هویت قومی مهم‌تر از هویت جمعی یا ملی است (همان منبع). اگر هویت قومی نسبت به هویت ملی برجسته‌تر شود خطر آفرین است. به لحاظ ایجاد دغدغه‌های مربوط به انسجام و گسستگی گروه‌های اجتماعی، قوم‌مداری یا اعتقاد به برتری قومی در بین اقوام ایرانی وجود دارد و این امر زائیده شرایط فرهنگی و اجتماعی معینی است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به تبعیض قومی و فقدان آشنایی بین اقوام و برخی از حمایت‌های نابرابر نهادی اشاره کرد. در این باره رسالت آموزش و پرورش کم‌رنگ است. به لحاظ برنامه‌ریزی درسی که برای برنامه درسی باید از بطن فرهنگ‌های جامعه الهام گیرد و محتوای آن را تدوین کند، کم‌توجهی شده است. آموزش یک عامل اجتماعی باز دارنده و متعادل‌کننده احساس هویت قومی است. بنابراین با سرمایه‌گذاری‌های آموزشی در مناطقی که هویت قومی از شدت بیش‌تری برخوردار است (مثل مناطق بلوچ و ترکمن‌نشین) که بالاترین احساس قومی را دارند (همان منبع ص ۶۹)، می‌توان به نفع هویت ملی اقدام کرد.

در ابعاد آموزش شهروندی، بعد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارد. بعد سیاسی معطوف به ایجاد احساس مسئولیت در فراگیرندگان نسبت به حفظ منافع جامعه یا عموم مردم است. بعد اجتماعی معطوف به ایجاد تحکیم روابط متقابل بین اعضای یک جامعه است. بعد فرهنگی معطوف به آگاه‌سازی فراگیرنده به ارزش‌های فرهنگی است که وجه تمایز قوم او را از اقوام دیگر فراهم می‌آورد.

ملاحظه می‌شود که در تربیت شهروند باید توجه داشت که فرد تحت آموزش بتواند با فردیت پیدا کردن در جمع گروه‌های اجتماعی مشارکت کند. بنابراین شهروندی یک حق است که از حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برخوردار است. هر چند تربیت به صورت غیر رسمی و رسمی صورت می‌گیرد، ولی از آنجا که آموزش رسمی از روی آگاهی و قصد به برنامه‌ریزی می‌پردازد و براساس نیازهای فرد در ارتباط با خود و جامعه محتوای برنامه درسی را تدوین می‌کند، نسبت به آموزش غیر رسمی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در محتوای برنامه درسی کودک برای تربیت شهروندی نکته‌ی حائز اهمیت که به بحث ما مربوط می‌شود، درک کودک از هویت اجتماع خود

به وسیله درک از فرهنگ خود است، چرا که اجتماعی شدن در خردسالی از خانواده به عنوان اولین گروه اجتماعی آغاز می‌شود. کودک کارهایی را برحسب فرهنگ خانواده می‌آموزد و به مرور وارد دنیای بیرون از خانواده می‌شود که دنیایی متفاوت با روش زندگی خانواده اوست. مدرسه جایی است که این تفاوت را با پذیرش نمایندگان گروه‌های مختلف ناخواسته عرضه می‌کند. دانش‌آموز کودک ناگزیر است در این دنیای مغایر با دنیای خانواده زندگی کند. مدرسه باید به دانش‌آموز کودک کمک کند. در این میان معلم درس تخصصی وظیفه معینی انجام می‌دهد. او هر چند وظیفه تربیتی دارد ولی در قالبی محدود این کار را انجام می‌دهد. این محدودیت را محتوای مواد درسی به وجود آورده است. پس در این میان نقش آموزش، به ویژه از بابت محتوای مواد درسی آشکار می‌شود. آری فرهنگ کودک در تقابل عینی با فرهنگ‌های دیگر است. برنامه درسی باید ترکیبی از فرهنگ‌ها به وجود آورد تا او را از گوشه‌گیری به جمع‌پذیری سوق دهد. بدین گونه فرهنگ «او» فرهنگ «آن‌ها» و فرهنگ من و تو باید فرهنگ «ما» شود و من فرهنگ خود را که با آن آمیخته‌ام همراه با فرهنگ تو ببینم و با ارزش‌های فرهنگ‌ها آشنا شوم. این مهم عملی نمی‌شود مگر این‌که در برنامه درسی دانش‌آموز آمیزه‌ای از فرهنگ‌های هم‌کلاسی‌هایش که در آینده شهروند بزرگسال فعال خواهند بود، قرار گیرد.

هر چند در این گذر تجارب اولیه گفتاری‌ام که بر زبان قومی‌ام استوار است در زبان آموزشی برنامه درسی‌ام اهمیت خاص دارند ولی به لحاظ وحدت در زبان ملی‌ام از آن سخن نمی‌گویم.

یادگیری فرد در هر دوره سنی، به ویژه در دوران کودکی، نیازمند داشتن زمینه از مفاهیم مورد آموزش است، یعنی هر مورد در آموزش نیاز به معلومات قبلی دارد. اگر آموزش بر این پایه استوار نگردد یادگیری با طرح معنا در ذهن به سهولت انجام نمی‌شود. هر چند در این مورد، معلم وظیفه دارد ولی اکثر معلمان بر محوریت کتاب درسی تکیه دارند. بدین جهت تنظیم محتوای برنامه درسی براساس مفاهیم شکل گرفته در ذهن دانش‌آموز که ریشه در فرهنگ خانواده او دارد نقش فرهنگ قومی را در تربیت کودک آشکار می‌سازد. همان طور که در صفحات قبل بیان شد، هدف از این گفتار این نیست که فقط در اشاعه فرهنگ قومی اقدام کنیم بلکه باید به‌کارگیری فرهنگ قومی را در برنامه درسی به مثابه ابزاری برای آموزش مفاهیم ترکیبی از فرهنگ‌های اقوام و تربیت شهروند لازم بدانیم.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

با توجه به آنچه در این مقاله بیان شد می‌توان نتیجه گرفت که آموزش و پرورش رسمی یکی از نهادهای عمده اجتماعی است که می‌تواند در تربیت شهروند، که هدف عمده این مقاله است، نقش بسزایی ایفا کند. در راستای تحقق این هدف، آموزش مبتنی بر فرهنگ در مفهوم عام، به دلیل این که جامعه‌پذیری را از طریق ایجاد رفتارهای انطباقی در فرد موجب می‌شود، جایگاهی ویژه دارد.

در جوامع چندقومیتی مانند ایران، فرهنگ‌های قومی با ایجاد شیوه‌های زندگی خاص، سبب وجه تمایز اقوام از یکدیگر شده است. با توجه به این که هر فرد منسوب به هر قومی به عنوان یک ایرانی در میان اقوام دیگر به زندگی و فعالیت می‌پردازد، بنابراین نیازمند تربیتی است که سهولت زندگی او را فراهم و او را به عنوان شهروند ایرانی بار آورد.

برنامه‌ریزی آموزش مبتنی بر فرهنگ‌های قومی دانش‌آموزان در راستای تحقق شهروندی، سبب نزدیک‌سازی اقوام به یکدیگر می‌شود. در این برنامه‌ریزی ضرورت دارد که آموزش رسمی نقش چند فرهنگی را ایفا کند. چنین آموزشی رشد تربیت فردی را با هر فرهنگی امکان‌پذیر می‌سازد. در ضمن، آگاهی‌های فرهنگی اقوام از یکدیگر موجبات تشکل اجتماعی را فراهم می‌آورد.

به کارگیری فرهنگ قومی در آموزشی رسمی و اشاعه آن از طریق برنامه درسی، نیازمند دوری از اولویت‌بندی فرهنگی است. در این صورت پیوندی بین اقوام و تبارهای جامعه به وجود می‌آید و وحدت‌بخشی فرهنگی وحدت ملی را ایجاد می‌کند. در ضمن خاص‌گرایی به عام‌گرایی تبدیل و همگرایی ملی استوار می‌شود.

همگرایی ملی که موجب هماهنگی سازی اقوام است، در خود، کلیه اعضای اجتماعات قومی را به عنوان شهروند از حقوق مساوی برخوردار می‌سازد. ملاحظه می‌شود که برنامه درسی با به کارگیری فرهنگ‌های قومی، نه به کارگیری فرهنگ غالب که به قومی خاص تعلق دارد و ملت‌گریزی اقوام به حاشیه‌رانده را فراهم می‌آورد، رویکرد عمده در این باره است. بدین گونه جهت‌گیری شهروند مردم‌سالار فراهم می‌شود.

حال ببینیم برنامه‌ریزی تربیت شهروند براساس فرهنگ قومی چگونه باید طراحی شود؟

با توجه به وظیفه آموزش و پرورش رسمی، که همگانی کردن مفهوم شهروندی در حوزه فعالیت‌های بنیادین او قرار دارد، پیشنهاد می‌شود:

- آموزش و پرورش از طریق کتاب‌های درسی، شهروندی را فرهنگ سازی کند تا حقوق شهروندی بیش از پیش در جامعه ایجاد و استوار شود.
- در رعایت اصل پانزدهم قانون اساسی که تأکید دارد «... تدریس ادبیات قومی در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد داشت» لازم است در برنامه درسی دوره ابتدایی، فرهنگ کودک به جهت تعمیم مفاهیم و آگاهی از هویت اجتماع خود منظور شود تا بدین‌سان سهولت یادگیری برای کودک فراهم گردد.
- با توجه بر این‌که قدرت و تأثیر اندیشه‌های اجتماعی منوط به درجه اشاعه آن‌ها در میان مردم است و انجام شدن این امر در گرو آن است که اندیشه‌ها دارای رنگ و بوی فرهنگ مردم باشند، در این راستا، استفاده از فرهنگ قومی به عنوان یک استراتژی به کار می‌رود.
- یک شهروند به لحاظ زندگی کردن در تمام موقعیت‌ها در عرصه اجتماعی، نیازمند آمادگی در این باره است. بنابراین ضرورت دارد که صلاحیت، مهارت و کیفیت این مهم را دارا باشد. پس لازم است که در تمام دروس دوره ابتدایی به طور خاص، این مهم، برنامه ریزی و محتوای برنامه درسی با تلفیق فرهنگ اقوام و فرهنگ ملی تنظیم و تدوین شود.
- به فراخور اهداف دوره‌های تحصیلی، دروسی چون تاریخ، جغرافیا، ادبیات فارسی، تعلیمات اجتماعی و مهارت‌های زندگی بر اساس فرهنگ تلفیقی اقوام و فرهنگ ملی در راستای شناخت و به‌کارگیری هویت قومی و ملی برای شهروندی برنامه‌ریزی شود.
- درسی تحت عنوان تربیت شهروند با تلفیقی از فرهنگ‌های قومی و فرهنگ ملی برنامه ریزی و در برنامه‌های تربیت معلم کشور منظور شود.
- به منظور جلوگیری از برجسته شدن هویت قومی و ایجاد احساس مسؤولیت شهروندی در آحاد ملت نسبت به فرهنگ ملی، برنامه‌های آموزشی تنظیم و در رسانه‌های گروهی ارائه شود.
- مجمعی از نمایندگان قومیت‌ها جهت تعیین سیاست‌های برنامه درسی مبتنی بر فرهنگ‌ها برای تربیت شهروند تشکیل شود.
- تصمیم‌گیری‌های آموزشی در امر برنامه‌ریزی درسی و تدوین برنامه‌های درسی برای تربیت شهروند با مشارکت نمایندگان اقوام اتخاذ شود.

- برنامه درسی تربیت شهروند تا حد الامکان براساس راهنمای ذیل تنظیم شود:

هدف	روش
- ایجاد آگاهی از حقوق مدنی	تبیین قانون اساسی
- ایجاد آگاهی اقوام از حقوق یکدیگر	تبیین قانون مدنی
- ایجاد آگاهی برای نگهداری فرهنگ ملی و قومی	تبیین ارزش‌های فرهنگی ملی و اقوام
- محترم شمردن اقوام	آشنایی با قومیت‌های جامعه و تبیین تاریخ آن‌ها
- تقویت و شکل‌دهی یادگیری	تنظیم مفاهیم درسی بر اساس فرهنگ قومی و ملی
- ایجاد توان آزادی بیان و عقیده	تبیین دموکراسی و حقوق انسانی
- ایجاد توان عضویت در گروه‌های اجتماعی	تبیین محیط، کشف واقعیت‌ها و بیان ارتباطات
- ایجاد آگاهی از فرهنگ ملل	تطبیق فرهنگ‌ها

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۷۸). موقعیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران: انتشارات نشر نی.
- تی یرن مالان (۱۳۷۳). برنامه‌ریزی آموزشی به عنوان یک فرایند اجتماعی، ترجمه سعید بهشتی، تهران: انتشارات مؤسسه پژوهشی و برنامه‌ریزی آموزش عالی.
- جی پی میلتر (۱۳۷۹). نظریه‌های برنامه درسی، ترجمه محمود مهرمحمدی، تهران: انتشارات سمت.
- رونالد اینگلهارت، (۱۳۷۳). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم ومتر، تهران: انتشارات کویر.
- ژان استونزل (۱۳۵۴). روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه علیمحمد کاردان، تهران: انتشارات دانشگاه.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۶۹). تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، تهران: انتشارات فردوسی.
- عسکریان، مصطفی (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران: انتشارات دانش افروز.
- کاوش (۱ و ۲) (۱۳۸۳). سلسله مقالات پژوهشی، تهران: انتشارات وزارت کشور.
- لوتان کوی (۱۳۷۸). آموزش و پرورش، فرهنگ و جوامع، ترجمه محمد یمنی دوزی سرخابی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

مایرون وینر (۱۳۵۵). نوسازی جامعه، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی.

منوچهری محمد علی (۱۳۷۳). ملت و ملیت، تهران: انتشارات فرهنگی و انتشارات معارف.
مؤلفه‌های هویت ملی (۱۳۸۱). (گروهی از نویسندگان، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران).

Clarke, P / 1996; deel citizenship. London, Pluts Press.

Dommenit / 1997; Citiyanship, nationality Ethhicity. Cambridge Polity Press.

Emil-Durkhim / 1998; la sociologie. Puf.

H. Pieron / 1995; On Nationality. Oxfard University Press.

Young, I. / 1990; Justice and the politics of difference. Princeton Ilnixersity Press.

پی‌نوشتها

۱. منظور از اقوام در ایران، آذری، بلوچ، ترکمن، تالش، عرب، فارس، کرد، گیلک و لر است.

۲. ذبیح ا... صفا، تاریخ ادبیات (ایران، ص ۳۶۸، جلد پنجم، انتشارات فردوسی).

3. wikpenia- citoyen 2007 - internet
4. value orientaion
5. particulation
6. social integration
7. Touraine
8. Ile de frence
9. Alsace
10. citizenship